



Explanation of the nature of mental states in the ideas and thoughts of Hillary Putnam; from the denial of Physicalism to the criticism of Functionalism

Maryam Samadieh^{1*}, Fatemeh Fazelzadeh²

¹Assistant Professor of Department of Islamic Studies, The Faculty of Humanities, University of Maragheh, Maragheh, Iran.

² Faculty member (instructor), Department of Theology, Payame Noor Unvierstiy, Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type: Research Article
Received: 25/02/2022
Accepted: 07/11/2022

Explanation of the nature of mental states is among the important doctrines of the philosophy of mind which has been undertaken by Putnam insofar as he discusses it in his numerous works. To explain the nature of mental states, Putnam first proceeds to criticize and deny the physicalist perspective concerning mental states and their problems. According to Putnam, identification of mental and cerebral states can have its origin in “confusion of notion and extension; negligence of the distinction between the object and its notion”, “failure of language and its ambiguity” and “ambiguity of scientific methods”. Later he critically evaluates the behaviorist perspective according to which the behavioral reactions are identified as the nature of mental states. Putnam contends that behaviorism fails to explain human understanding of pain and fear of other human beings. To solve this problem, he turns to the functionalist perspective according to which mental states are not the same as the cerebral states rather they are software set on the hardware. However, Putnam pushes this to the next stage where he criticizes functionalism and argues that mental states are not calculable states and even they are not physical states either; because having a calculative notion of the mental states cannot provide a transparent representation of human psychology as it does not have any word to say of the propositional attitudes.

Keywords: Hilary Putnam, Mental States, Physicalism, Behaviorism, Functionalism, Propositional Attitudes.

Cite this article: Samadieh, Maryam & Fazelzadeh, Fatemeh (2022). Explanation of the nature of mental states in the ideas and thoughts of Hillary Putnam; from the denial of Physicalism to the criticism of Functionalism. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 1, No. 3, pp. 21-36.

DOI: 10.30479/wp.2022.16955.1006

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; E-mail: samadieh@maragheh.ac.ir



فصلنامه فلسفه غرب

سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۱

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



تبیین ماهیت حالات ذهنی در آراء و اندیشه‌های هیلاری پاتنم؛

از رد فیزیکیالیسم تا نقد کارکردگرایی

مریم صمدیه^۱، فاطمه فاضل‌زاده^۲

^۱ استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه مراغه، مراغه، ایران.

^۲ عضو هیئت علمی گروه الهیات، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۰/۱۲/۰۶

پذیرش:

۱۴۰۱/۰۸/۱۶

تبیین ماهیت حالات ذهنی از مؤلفه‌های مهم فلسفه ذهن است که مورد توجه پاتنم نیز بوده و وی در آثار متعدد خویش بدان پرداخته است. پاتنم برای تبیین ماهیت حالات ذهنی، در وهله اول به نقد و رد نگرش فیزیکیالیستی در مورد حالات ذهنی و مشکلات این دیدگاه می‌پردازد. از نظر او این همان دانستن حالت ذهنی و مغزی می‌تواند ناشی از خلط مفهوم و مصداق، عدم توجه به تمایز شیء و مفهوم آن، نقض زبان و ابهام آن و ابهام روش‌های علمی باشد. او سپس دیدگاه رفتارگرایی را مورد نقد و بررسی قرار داده که بر اساس آن، واکنش‌های رفتاری به‌عنوان ماهیت حالات ذهنی شناخته می‌شوند. پاتنم معتقد است رفتارگرایی در تبیین درک انسان از درد و ترس انسان‌های دیگر ناتوان است. وی برای حل این مشکل، دیدگاه کارکردگرایی را مطرح می‌کند که بر اساس آن، حالات ذهنی همان حالات مغزی نیستند و به‌منزله نرم‌افزاری هستند که بر روی سخت‌افزار قرار گرفته است. اما او در مرحله بعدی تفکر خویش، به نقد دیدگاه کارکردگرایی نیز پرداخته و معتقد است حالات ذهنی، حالات محاسبه‌ای نیستند و حتی حالات محاسبه‌ای به‌علاوه حالات فیزیکی هم نیستند؛ چراکه این دیدگاه که ذهن حالت محاسباتی باشد، نمی‌تواند بازنمایی شفافی از روان‌شناسی انسان ارائه دهد و در مورد گرایش‌های گزاره‌ای حرفی برای گفتن ندارد.

کلمات کلیدی: فلسفه ذهن، هیلاری پاتنم، حالات ذهنی، فیزیکیالیسم، رفتارگرایی، کارکردگرایی، گرایش‌های گزاره‌ای.

استناد: صمدیه، مریم؛ فاضل‌زاده، فاطمه (۱۴۰۱). «تبیین ماهیت حالات ذهنی در آراء و اندیشه‌های هیلاری پاتنم؛ از رد

فیزیکیالیسم تا نقد کارکردگرایی»، *فصلنامه فلسفه غرب*، سال اول، شماره سوم، ص ۳۶-۲۱.

DOI: 10.30479/wp.2022.16955.1006



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) © حق مؤلف © نویسندگان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: samadieh@maragheh.ac.ir

مقدمه

هیلاری وایت‌هال پاتنم^۱ از فیلسوفان تحلیلی معاصر است که تقریباً در همه شاخه‌های فلسفه تحلیلی شامل فلسفه ذهن، فلسفه زبان فلسفه علم، فلسفه ریاضیات، فلسفه فیزیک و... صاحب‌نظر و صاحب اندیشه‌های عمیق فلسفی است. ویژگی برجسته پاتنم، نقد اندیشه‌های فلسفی خودش است که در آثار او به‌وضوح نمایان است و از همین روست که او را فیلسوف خودنقدگرا نامیده‌اند. پاتنم یکی از علل شکل‌گیری ایده‌هایش را همین خصلت نقد از خود بیان کرده و در مصاحبه‌ای که با هارلن^۲ انجام داده، در این باره می‌گوید: همواره از آنچه قبلاً منتشر کرده است، ناراضی بوده و بدین سبب سعی می‌کند علت ناراضی‌اش را ریشه‌یابی کند. این نقد و بازخوانی باعث می‌شود برنامه‌های بعدی آثار خویش را طراحی کند (Putnam, 1992: 24).

این فیلسوف آمریکایی در حوزه فلسفه ذهن، آثار متعددی از خود بر جای گذاشته است. وی معتقد است در طول هزاران سال، تغییرات بسیار زیادی در مفهوم ذهن^۳ رخ داده است؛ به‌طوری‌که در آثار ارسطو هیچ مفهومی به‌صورت دقیق با واژه ذهن مطابقت ندارد. پاتنم معتقد است پسوخته^۴ یا نفس^۵ در ارسطو نمی‌تواند به‌عنوان معادل واژه ذهن در فلسفه معاصر باشد، چراکه نفس در دیدگاه ارسطو دارای کارکردهای غیرذهنی، همچون هضم غذا و تولید مثل نیز هست، در صورتی که امروزه این مباحث در فلسفه ذهن جایگاهی ندارند. از این رو نفس در دیدگاه ارسطو به‌عنوان صورت بدن در نظر گرفته شده و با ذهن در فلسفه معاصر، متفاوت است. همچنین نوس یا عقل نیز در فلسفه ارسطو فاقد بسیاری از کارکردهایی است که در فلسفه معاصر در باب ذهن مورد بحث قرار می‌گیرد (Idem, 1994: 3-4).

پاتنم در مصاحبه با هارلن، به دو رویکرد متفاوت در مورد ذهن و مسائل آن اشاره کرده و معتقد است از یک‌سو با رویکرد ناشی از تجربه‌گرایی بریتانیایی مواجه هستیم که می‌توان آن را تلقی انگلیسی از ذهن دانست. اساس مباحث این گروه، احساس و ادراک حسی و مسئله ذهن‌بدن است و اینکه آیا ادراکات حسی با فرایندهای مغزی این‌همان هستند یا نه؟ از سوی دیگر، با تلقی آلمانی از ذهن مواجه هستیم که مهم‌ترین خصلت ذهن را تعقل و حیث التفاتی معرفی می‌کند و حکم و ارجاع از اصلی‌ترین مباحث آن محسوب می‌شود. وی بر این باور است که با طرح نظریه کامپیوتر و الگوی کامپیوتر در مورد شناخت، جهت تفکر از احساس به ارجاع تغییر پیدا کرده است (Idem, 1992: 20).

به‌طور کلی، تبیین ماهیت حالات ذهنی، از جمله مباحث چالش‌برانگیزی است که در فلسفه ذهن و در آثار مختلف پاتنم، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. پژوهش حاضر نیز در تلاش است سیر تحول و تکامل دیدگاه پاتنم را از رد فیزیکالیسم تا نقد کارکردگرایی^۶ بررسی و تبیین کند. ماهیت حالات ذهنی چگونه است؟ آیا دیدگاه فیزیکالیسم و رفتارگرایی درباره حالات ذهنی قابل پذیرش است؟ کارکردگرایی چیست؟ آیا کارکردگرایی از عهده تبیین ماهیت حالات ذهنی برمی‌آید؟ این

پرسش‌ها از جمله مسائلی هستند که پژوهش حاضر سعی در تبیین آنها دارد. البته باید به این نکته اشاره شود که در بررسی و تبیین دیدگاه پاتنم در مورد ماهیت حالات ذهنی، در وهله نخست، با رد فیزیکیالیسم مواجه هستیم.

انتقادات پاتنم بر دیدگاه فیزیکیالیسم

فیزیکیالیسم^۶ یا به تعبیر دیگر، ماتریالیسم کلاسیک^۸ از جمله مکاتبی است که درباره ماهیت حالات ذهنی انسان اظهار نظر کرده است. در واقع، باید توجه داشت که دو اصطلاح فیزیکیالیسم و ماتریالیسم - که اغلب مترادف هم دانسته می‌شوند و گاهی به جای یکدیگر به کار می‌روند- تاریخچه بسیار متفاوتی دارند. کلمه ماتریالیسم که در اواخر قرن هفدهم در زبان انگلیسی رواج یافت، به دیدگاه اتمیانی همچون لوکیپوس، دموکریتوس، اپیکور و... برمی‌گردد. فریدریش لانگه معتقد است قدمت اصطلاح ماتریالیسم به قدمت فلسفه است، اما قدیمی‌تر نیست. علت این دیدگاه لانگه، دموکریتوس فیلسوف ماقبل سقراطی است که می‌گوید «همه چیز اتم است و خلاء»، و به دفاع از نوعی فیزیکیالیسم یا ماتریالیسم می‌اندیشد (Stoljar, 2022: 1.1). اپیکور نیز مفهوم ماتریالیسم را به وضوح بیان کرده، زمانی که ادعا می‌کند «به حکم عرف، رنگ وجود دارد، به حکم عرف، تلخی وجود دارد، به حکم عرف، شیرینی وجود دارد؛ اما در واقع ذرات وجود دارند و خلاء». تمام آنچه در نهایت وجود دارد، ذرات مادی‌اند که در فضا در حال چرخش هستند. این ذرات موقتاً با یکدیگر جمع می‌شوند تا اشیا مادی - نظیر زمین و متعلقات آن، همچون انسان و حیوانات - را تشکیل دهند. اما در پهنه ازلیت علی، هر چیزی فانی و ناپایدار است و همه امور به خلأ برمی‌گردند تا دوباره در طول سالیان دراز، به ترکیب‌های تازه از ذرات ریز فیزیکی تبدیل شوند و آنها نیز سرانجام تجزیه خواهند شد (مسلمین، ۱۳۹۱: ۱۱۸). اما واژه فیزیکیالیسم در دهه ۱۹۳۰ توسط اتو نورات^۹ و رودلف کارناب^{۱۰}، از اعضای حلقه وین، وارد فلسفه شد (Stoljar, 2022: 1.1).

البته موضعی مانند موضع دموکریتوس، در اوایل دوره مدرن توسط فیلسوفان و دانشمندانی همچون هابز^{۱۱} و هم‌عصر او، پی‌یر گاسندی^{۱۲} احیا شد (Ibid: 1.2). هابز بر این باور بود که مفهوم جوهر غیرمادی خودمتناقض است و از این رو میان حالات ذهنی و حالات مغزی این‌همانی برقرار است (نبویان و کرد فیروزجانی، ۱۳۹۲: ۹۷). این دیدگاه تا اوایل قرن بیستم مورد اعتنای فلاسفه قرار نگرفت تا اینکه در سال ۱۹۵۰ میلادی، توسط پلیس^{۱۳} اسمارت^{۱۴} و فیگل^{۱۵} احیا شد و تحت عنوان این‌همانی حالات ذهنی و حالات مغزی شناخته شد (Shagrir, 2005: 221). در واقع در تقریرهای نخست نظریه این‌همانی، مسئله این‌همانی نوعی^{۱۶} مطرح بود؛ به این معنا که هر یک از حالات ذهنی، مثل درد، با تحریک عصب‌های «c» در مغز این‌همان و یکی است و امکان ندارد دردی در عالم خارج وجود داشته

باشد و همان تحریک عصب‌های «c» نباشد. این گروه این‌همانی میان حالات ذهنی و حالات مغزی را می‌پذیرند (نبویان و کرد فیروزجایی، ۱۳۹۲: ۹۸). البته باید به این نکته اشاره شود که وقتی نظریه‌پردازان این‌همانی می‌گویند: حالات ذهنی همان حالات مغزی‌اند، مرادشان این نیست که واژگان مربوط به حالات ذهنی همان معنایی را دارند که واژگان مربوط به حالات مغزی دارند (مسلمین، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

در دهه ۱۹۷۰، امکان تحقق حالات ذهنی به‌صورت چندگانه، این‌همانی نوعی را کنار زد و موجب توجه به نگرش این‌همانی مصداقی^{۱۷} گردید که بر اساس آن، وحدت حالات ذهنی و حالات مغزی، وحدت مفهومی نیست و هر کدام از حالات ذهنی و حالات مغزی از لحاظ مفهوم، معنای متفاوتی دارند. طرف‌داران این نظریه معتقدند مراد از این‌همانی، این‌همانی از لحاظ مصداق است، به این صورت که هر مورد از حالات ذهنی را می‌توان با موردی از حالات فیزیکی، یکی شمرد (Shaffer, 1988: 43). بر اساس نظریه این‌همانی مصداقی، مصداق، نمونه‌ای خاص از یک نوع است. به‌عنوان مثال، گودالی از آب، مصداقی از نوع آب است. نظریه این‌همانی نوعی چنین بود که هر مصداقی از یک نوع، با مصداقی از نوع دوم، یکی باشد؛ مثلاً هر مصداقی از نوع آب با مصداقی از نوع «H₂O» یکی است و بالعکس؛ اما ممکن است مواردی باشد که مصداقی از یک نوع با مصداقی از انواع متفاوت یکی باشد. مثلاً، نوع زمان‌سنج را در نظر بگیرید که مصداق گوناگونی از آن را می‌توان روی میچ افراد و طاقچه‌های بی‌شمار یافت. هر مصداقی از نوع زمان‌سنج، با چینی از اجزای فیزیکی که برای نشان دادن زمان طراحی شده‌اند، یکی است (مسلمین، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۶).

این‌همانی مصداقی عبارت است از این دیدگاه که، هر چیز خاص در جهان، یک خاص فیزیکی است (Stoljar, 2022: 2.2.1). اسمارت در این‌باره می‌گوید: یک حس در انسان - مثلاً یک حس خاص از رنگ آبی - با حالت عصبی-روانی خاصی این‌همان است. بنابراین حالت ذهنی از درک یک رنگ یا هر چیز دیگر، با حالت مغزی در انسان، یکی و همان است. درواقع، اسمارت جزو فلاسفه‌ای است که قائل به این‌همانی مصداقی حالات ذهنی و حالات مغزی است (Putnam, 1981: 78).

البته باید به این نکته اشاره شود که فیزیکیسم یا این‌همانی حالات ذهنی و حالات مغزی، در مورد توجیه ماهیت حالات ذهنی، برای پاتنم قانع‌کننده نبود. او در مقاله‌ای با عنوان «ماهیت حالات ذهنی»، در بدو امر به رد این دیدگاه پرداخته است. وی این مقاله را با این پرسش‌ها آغاز کرده که «چگونه می‌دانیم افراد دیگر درد دارند؟»، «آیا درد حالت مغزی است؟» و «تحلیل مفهوم درد چیست؟»، تا دلایل ناکارآمدی دیدگاه فیزیکیسم را بیان کند. پاتنم بر این باور است که حالات ذهن از ساخت فیزیکی آن مستقل است (Idem, 1975: 429; Shagrir, 2005: 221). وی در این‌باره فرضیه‌های مختلفی را بیان و به آنها پاسخ داده است.

پاتنم معتقد است یکی از مواردی که سبب این‌همان دانستن حالت ذهنی و مغزی شده، قائل نشدن

به تمایز میان حالت یا خاصیت^{۱۸} یک شیء و مفهوم^{۱۹} آن در درک اشیاء است. البته این دیدگاه این‌همانی مفاهیم و خاصیت‌ها توسط کارناپ در کتاب *معنا و ضرورت*: یک مطالعه در معناشناسی و منطقی معین^{۲۰} به وضوح بیان شده است، حال آنکه از دیدگاه پاتنم، خاصیت و مفهوم دو مقوله جدا از هم هستند و یکی شمردن پنداشتن آنها امری نادرست است (Putnam, 1975: 429-430).

از دیدگاه پاتنم یکی دیگر از عواملی که سبب یکی پنداشتن درد یا حالت ذهنی با حالت مغزی شده، توجه نکردن به قواعد انگلیسی و نقض برخی از این قواعد است. وی مثالی را در این باره بیان کرده؛ به این صورت که: من می‌توانم آگاه شوم از اینکه بخاری گرم است، بدون آنکه شناختی از معنای گرما، یعنی انرژی جنبشی مولکولی داشته باشم، یا حتی بدون اینکه آگاهی به وجود خود مولکول‌ها داشته باشم. به همین نحو، من می‌توانم آگاه باشم به اینکه درد دارم، بدون اینکه بدانم در حالت مغزی مثلاً «S»، هستم؛ بنابراین مفهوم درد همان مفهوم بودن در حالت مغزی «S» نیست (Ibid: 431). در واقع، پاتنم با بهره‌گیری از استدلال‌های زبان متعارف،^{۲۱} سعی در رد فیزیکیسم یا این‌همانی حالات مغزی و حالات ذهنی دارد.

افزون بر این، عامل دیگری که پاتنم برای این‌همانی حالات ذهنی با حالت‌های مغزی برشمرده، ابهام روش‌های علمی و انواع فرض‌هایی است که منجر به ساختن یک حالت تجربی می‌شود. از دیدگاه وی، یک حالت ذهنی می‌تواند به صورت‌های مختلف وجود پیدا کند. بنابراین اگر حالت ذهنی همان حالت مغزی باشد، برای یک حالت ذهنی همچون درد که قابلیت‌های چندگانه‌ای برای وجود داشتن دارد، باید حالات مغزی چندگانه‌ای وجود داشته باشد، حال آنکه چنین نیست (Ibid). در واقع، نظریه تحقق‌پذیری چندگانه، ادعا می‌کند که یک نوع ذهنی واحد (خاصیت، حالت) می‌تواند توسط بسیاری از انواع فیزیکی متمایز، تحقق یابد. یک مثال رایج، درد است. بسیاری از فیلسوفان ادعا کرده‌اند که طیف گسترده‌ای از ویژگی‌های فیزیکی، حالت‌ها یا رویدادهایی که هیچ ویژگی مشترکی در آن سطح از توصیف، ندارند، همگی می‌توانند درد یکسانی را ایجاد کنند (Bickle, 2020).

پاتنم برای حل مسئله تحقق‌پذیری چندگانه، دیدگاه کارکردگرایی ماشینی را مطرح کرد و معتقد شد که ذهن چیزی جز یک برنامه نیست که می‌تواند بر پایه سخت‌افزارهای گوناگون، اجرا شود؛ ذهن هم در ارگانیسم قابل اجرا است، هم در کامپیوتر و حتی در موجودات غیرمادی. ذهن در همه این سخت‌افزارها قابل تحقق است (Putnam, 1975: 434). او در رد فیزیکیسم و اثبات اینکه درد داشتن یک حالت کارکردی از ارگانیسم است، فرضیه‌ای به این صورت بیان می‌کند:

(۱) تمام ارگانیسم‌های قادر به احساس درد، ماشین‌های احتمالاتی هستند.

(۲) هر ارگانیسم قادر به احساس درد، دست‌کم دارای یک توصیف از نوعی خاص است؛ به بیان

دیگر، قابلیت احساس درد به معنای داشتن نوعی مناسب از پیکربندی است که کارکردی خاص دارد.

۳) هیچ ارگانیزم قادر به احساس درد، به اجزایی تجزیه نمی‌شود که به‌طور مستقل دارای توصیف‌هایی از آن نوع که در (۲) به آنها اشاره شد، هستند.

۴) برای هر توصیفی از نوع یاد شده در (۲)، زیر مجموعه‌ای از ورودی‌های حسی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که ارگانیزم دارای آن توصیف، تنها و تنها هنگامی دچار درد خواهد شد که برخی از ورودی‌های حسی‌اش، در آن زیر مجموعه وجود داشته باشند (Ibid).

رفتارگرایی و نقد پاتنم بر آن

رویکردی دیگر در باب بیان ماهیت حالات ذهنی، رفتارگرایی^{۲۲} است. رفتارگرایی معتقد است تصور درست از ذهن این است که ذهن را الگویی از رفتار بالفعل و بالقوه بدانیم که آشکارا قابل مشاهده است. به بیان دقیق‌تر، ادعای رفتارگرایی این است که گزاره‌های مربوط به حالات و رویدادهای ذهنی را می‌توان بدون اینکه چیزی باقی بماند، به گزاره‌هایی تحویل برد که رفتار بالفعل و بالقوه را توصیف می‌کنند. به عبارت دیگر، آنچه مطرح می‌شود، تحویل تحلیلی امر ذهنی به رفتار است (مسلین، ۱۳۹۹: ۵۵-۵۶). این دیدگاه بر این باور است که حالات ذهنی، از جمله درد، نه حالت مغزی است و نه حالت کارکردی، بلکه یک واکنش رفتاری است که از شخص بروز می‌کند (Putnam, 1997: 437). از دیدگاه معتقدان به رفتارگرایی، این حالت که اندام‌ها و ارگانیزم‌های بدن دچار درد می‌شوند، خود حالتی ذهنی است. بنابراین حالت ذهنی چیزی نیست جز آنچه در رفتار فرد بروز می‌یابد. این رویکرد با اشکال مختلف آن، از سوی کارناپ، همپل^{۲۳} و رایل^{۲۴} مطرح شده است (Shagrir, 2005: 221).

پاتنم نقد دیدگاه رفتارگرایی را با این پرسش آغاز می‌کند که اگر حالات ذهنی همان رفتارهایی هستند که از انسان یا حیوان بروز می‌کند، پس چگونه می‌توانیم از درد انسان یا حیوانات دیگر، آگاه شویم؟ وی بر این باور است که ما در عمل نمی‌توانیم هیچ چیزی در مورد حالت مغزی یک حیوان یا انسان، زمانی که اظهار به وجود درد دارد، بدانیم. ما اطلاعاتی بسیار اندک در مورد کارکردی آنها داریم، مگر اینکه یک روش شهودی ابتدایی را به کار ببندیم. بنابراین، این استدلال رفتارگرایان که درد نه حالت مغزی است و نه حالت کارکردی، در بیان حالات ذهنی، یک مزیت محسوب نمی‌شود، چراکه وقتی بگوییم: فلانی دارای درد است، سروکار ما با درد داشتن آن موجود است، اما از اینکه خاصیت درد چیست، اطلاعات کمی داریم. بنابراین استدلال رفتارگرایان که درد نه حالت مغزی است و نه حالت کارکردی، همانند این استدلال است که گرما به معنای انرژی جنبشی مولکولی نیست، چراکه مردم عادی قادر به تعیین مقدار انرژی جنبشی مولکولی نیستند؛ هنگامی که آنها گرم بودن یا سرد بودن چیزی را تأیید می‌کنند، در واقع علائم و نشانه‌هایی از گرما را تأیید می‌کنند (Putnam, 1975: 437-438). در نتیجه، مطابق نظر پاتنم، رفتارگرایی از دادن پاسخ به این پرسش‌ها که چگونه ما از درد انسان‌های دیگر آگاه می‌شویم؟ و همچنین چگونه از ترس انسان‌های دیگر آگاه می‌شویم؟، ناتوان است.

کارکردگرایی

مطابق با رهیافت کارکردگرایی در فلسفه ذهن، آنچه چیزی را به یک حالت ذهنی از نوعی خاص تبدیل می‌کند، نه به ساختار درونی آن، بلکه به نحوه عملکرد یا نقشی که در یک سیستم ایفا می‌کند، بستگی دارد. می‌توان سابقه بخشی از این نگرش را در تصور ارسطو از روح یافت. این دیدگاه پیشینه‌هایی نیز در تصور هابز از ذهن به‌عنوان «ماشین محاسبه» دارد، اما تنها در یک سوم پایانی قرن بیستم به‌طور کامل بیان شد. می‌توان ظهور کارکردگرایی را با انقلاب شناختی در اواسط ۱۹۵۰ و بررسی ویران‌گر نوام چامسکی^{۲۵} از رفتار کلامی اسکینر^{۲۶} و همچنین توسعه ابزارهای تجربی در پژوهش‌های روان‌شناختی، مرتبط دانست که منجر به جایگزینی رفتارگرایی در روان‌شناسی شناخت شده است (Shagrir, 2005: 221). پاتنم به‌عنوان پدر کارکردگرایی محاسباتی معروف شده است؛ نظریه‌ای که آن را با مقاله «اذهان و ماشین‌ها»^{۲۷} در ۱۹۶۰ شروع کرد و در نهایت، در مقاله «ماهیت حالات ذهنی»^{۲۸} در ۱۹۶۷، آن را به اوج خود رساند؛ اما در سال‌های پایانی عمرش، نارضایتی خود را از کارکردگرایی محاسباتی اظهار و استدلال‌هایی علیه آن مطرح کرده که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد (Ibid: 220).

پاتنم در کتاب *بازنمایی و واقعیت*^{۲۹}، خود را اولین فیلسوفی معرفی می‌کند که کامپیوتر را به الگویی از ذهن تشبیه کرده است. او در یک سخنرانی به‌نام «ماشین تورینگ»^{۳۰} دیدگاه کارکردگرایی خود را مطرح کرد که دیدگاهی برجسته در فلسفه معاصر ذهن است (Putnam, 1988: xi). ماشین تورینگ، ماشینی واقعی نیست، بلکه طرح ماشین است و به‌طور مشخص، راهی برای نشان دادن چگونگی محاسبه الگوریتم‌هاست. این ماشین از نواری تشکیل شده که به مربع‌هایی تقسیم شده است و یک هد که می‌تواند نمادی را روی مربع خالی بنویسد یا روی نمادی نوشته شده، بار دیگر بنویسد. فقط یک نماد در هر مربع می‌تواند وجود داشته باشد. این هد همچنین می‌تواند نمادهای روی نوار را بخواند. نوار نیز می‌تواند از چپ به راست و از راست به چپ، حرکت کند، ولی در هر بار تنها به اندازه یک مربع می‌تواند حرکت کند و می‌تواند در یکی از دو حالت درونی باشد (مسئله، ۱۳۹۹: ۸۳؛ Putnam, 1975: 364-365).

ماشین تورینگ یک دستگاه محاسبه‌ای انتزاعی است که تا حدی به‌طور فیزیکی می‌تواند در تعداد نامحدودی از روش‌ها شناخته شود و باید قادر باشد تعداد محدود حالات را مطابق با تعداد محدودی از محاسبات، انجام دهد. همچنین باید بتواند بر اسکن اطلاعات درباره خود و دیگران، توانا باشد. پاتنم این مفهوم از ماشین تورینگ را برای ایجاد یک سری از تجارب فکری که مستلزم عوامل عقلانی است، تغییر می‌دهد، تا جایی که عقلانیت در معانی اتخاذ شده توسط نظریه منطقی و استنتاجی استاندارد فهمیده می‌شود (Gayneford, 2006: 83). اگر ذهن انسان را جدول ماشین بسیار پیچیده‌ای بدانیم که ورودی‌هایی را به شکل اطلاعات حسی و ادراکی می‌گیرد و آنها را به صورت رفتار بیرون می‌دهد، بدون

تردید در مورد انسان جدول ماشینی که مشخص می‌کند ورودی‌ها چگونه به خروجی تبدیل می‌شوند، بسیار پیچیده و شامل سلسله مراتبی است از زیردستگاه‌هاست. در واقع کارکردگرایی محاسباتی الگویی از پردازش اطلاعات درباره ذهن ارائه می‌دهد (مسلین، ۱۳۹۹: ۸۵).

بنابراین، پاتنم با قیاس بین ذهن و کامپیوتر دیجیتال، دیدگاه کارکردگرایی یا محاسبه‌ای ذهن خویش را مطرح می‌کند که پاسخی به پرسش از ماهیت حالات ذهنی است. او با قیاس محاسبه‌ای خویش (که واکنشی علیه این تصور است که ماده مهم‌تر از کارکرد است و همچنین قیاسی که چه چیز بودن ما را مهم‌تر از چگونه بودن ما می‌دانست)، مخالف با این دیدگاه شد که ماهیت اذهان را با سخت‌افزار آنها یکی بدانیم (Putnam, 1994: 441). در واقع، در کارکردگرایی محاسباتی، دیدگاه پاتنم این است که حالات ذهنی - مثل درد، باور، میل و نظایر این‌ها - به‌عنوان حالات محاسباتی مغز، مستقل از ساخت فیزیکی مغز هستند. وی حالات محاسباتی را در پارامترهای محاسباتی، به‌علاوه ملاحظه زیست‌شناختی روابط ورودی و خروجی قرار داده است. بنابراین، کارکردگرایی محاسباتی جایگزین دو نظریه برجسته ماتریالیسم کلاسیک و رفتارگرایی شد (Shagrir, 2005: 220-221).

دیدگاه کارکردگرایی پاتنم مخالف نظریه این‌همانی حالات ذهنی و فیزیکی است. همان‌طور که بیان شد، در این‌همانی نوعی هر حالت ذهنی با یک رویداد فیزیکی مرتبط با اعصاب، این‌همان است. یک رویداد ذهنی مثل درد، تنها با تحریک عصب «c» امکان‌پذیر است؛ اما پاتنم بر این باور است که یک رویداد ذهنی مثل درد، تنها با یک فرایند فیزیکی خاص قابل تعیین نیست و هر حالت ذهنی می‌تواند تعیین‌های چندگانه داشته باشد و همین تحقق‌های چندگانه ویژگی‌های ذهنی، دلیلی روشن بر رد این‌همانی نوعی است (Putnam, 1988: xi). با توجه به الگوی کارکردگرایی ذهن، حالات روان‌شناختی مانند باور به چیزی، میل به چیزی و نظایر آنها، حالات محاسباتی مغز هستند. پاتنم در این الگو، مغز را یک کامپیوتر دیجیتال فرض می‌کند و روان را نرم‌افزاری از این ارگانسیم کارکردی کامپیوتر در نظر می‌گیرد (Ibid: 73). بنابراین، پاتنم مفهوم کارکرد را برای بیان متافیزیک ذهن به‌کار می‌گیرد و معتقد است ذهن اساساً چیزی جز حالات کارکردی نیست؛ حالات کارکردی همان حالات جدول ماشینی هستند و حالات جدولی، تابعی از ارتباط علی میان ورودی‌ها و خروجی‌ها هستند.

نقد کارکردگرایی

چنانکه بیان شد، پاتنم در دیدگاه محاسبه‌ای ذهن یا کارکردگرایی، قائل شده بود که حالات ذهنی نمی‌توانند حالات فیزیکی شیمیایی باشند، هرچند از حالات فیزیکی شیمیایی ظاهر می‌شوند. وی در مرحله بعد تفکر خویش در باب ماهیت حالات ذهنی، به نقد دیدگاه کارکردگرایی خویش پرداخته و معتقد می‌شود که حالات ذهنی، حالات محاسبه‌ای نیز نیستند و حتی حالات محاسبه‌ای به‌علاوه حالات فیزیکی هم نیستند؛ هرچند از حالات محاسبه‌ای ما ظاهر می‌شوند (Ibid: xii-xiii).

مشکلاتی که پاتنم در کارکردگرایی با آن مواجه شده این است که آیا همه حالات ذهنی، کارکردی هستند یا تنها برخی از آن حالات، کارکردی‌اند؟ آیا همه جنبه‌های حالات ذهنی کارکردی‌اند یا تنها جنبه‌های غیرپدیداری، کارکردی‌اند؟ آیا گرایش‌های گزاره‌ای نیز کارکردی‌اند؟ پاتنم معتقد است اینکه حالات ذهنی را به‌عنوان حالات محاسباتی و حالاتی از ماشین تورینگ و بارگذاری از حافظه در نظر بگیریم، نمی‌تواند درست باشد، زیرا در این صورت، یک بازنمایی شفاف از روان‌شناختی موجودات انسانی و حیوانات ارائه نمی‌دهد. وی یک دلیل عام برای عدم کفایت مدل محاسباتی از ذهن ارائه می‌دهد و آن اینکه ما نمی‌توانیم مفاهیم و باورها را بدون ارجاع به محیط، مشخص کنیم و معانی درون سر نیستند (Ibid: 73).

جان سرل^{۳۱} از جمله فیلسوفانی است که دیدگاه کارکردگرایی را نقد و بررسی کرده است. او با ترتیب یک آزمون فکری، کارکردگرایی ماشینی را از طریق فقدان حیث التفاتی، به‌چالش کشده است. این استدلال در متون فلسفه ذهن، به استدلال «اتاق چینی» معروف است. تصور کنید در اتاقی محبوس شده‌اید و در این اتاق، چندین جعبه پر از علائم و نمادهای چینی وجود دارد و شما حتی یک کلمه از زبان چینی را نمی‌فهمید. یک کتاب راهنما به زبان انگلیسی در اختیار شما قرار داده شده تا علائم چینی را در کنار هم قرار دهید. علائمی مجهول به داخل اتاق ارسال می‌شوند که پرسش هستند و شما مجموعه‌ای از علائم چینی را در پاسخ به آنها برمی‌گردانید. جعبه‌های پر از علائمی که در اختیار شماست، مسائل خوانده می‌شوند و کتاب راهنمای انگلیسی، برنامه نام دارد. افرادی که سؤال‌ها را به من می‌دهند و کتاب راهنما را طراحی کرده‌اند، برنامه‌نویس هستند و من هم کامپیوترم. تصور کنید که پاسخ‌های کامپیوتر به خوبی صحبت‌های یک شخص چینی بومی باشد. پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا این کامپیوتر، چینی را می‌فهمد؟ به‌همان صورتی که چینی‌ها، زبان چینی را می‌فهمند. من آزمون تورینگ را برای فهمیدن چینی می‌گذرانم. ولی به هر حال، من یک کلمه هم چینی نمی‌فهمم و اگر من چینی را بر اساس اجرای برنامه‌ای برای فهمیدن چینی نفهمم، هیچ کامپیوتر رقمی‌ای نیز صرفاً بر همین اساس، چینی را نخواهد فهمید، زیرا هیچ کامپیوتر رقمی‌ای دارای چیزی نیست که من نداشته باشم (Searle, 1984: 29-30؛ سرل، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۰).

اما علت عمده روی‌گردانی پاتنم از الگوی کارکردگرایی، گرایش‌های گزاره‌ای^{۳۲} هستند. او معتقد است چیزهایی مثل باور به اینکه «برف سفید است» و احساس به اینکه «گربه روی حصیر است»، حالاتی از مغز انسان و سیستم عصبی وی نیستند که جدای از محیط غیرانسانی و اجتماعی در نظر گرفته شوند. وی بر این باور است که به‌طریق اولی، آنها حالات کارکردی نیستند؛ یعنی حالاتی که در واژه‌هایی از شاخص‌هایی که در یک توصیف نرم‌افزاری از ارگانیزم وارد شده، تعریف شوند. بنابراین کارکردگرایی به‌عنوان نظریه‌ای که گرایش‌های گزاره‌ای را فقط به‌عنوان حالات محاسباتی مغز بداند، نمی‌تواند درست باشد (Putnam, 1988: 73).

البته پاتنم اشاره می‌کند که راه‌حلی برای این مسئله، توسط جری فودر^{۳۳} و ند بلاک^{۳۴} بیان شده و آن این است که معنا را به یک جزء فردی (محتوای محدود) و یک جزء خارجی (ارجاع) تقسیم کنیم. بلاک استدلال می‌کند که جزء فردی، در هر معنا و هر گرایش گزاره‌ای، یک حالت محاسباتی از مغز است (Idem, 1994: 444). برخلاف بلاک، پاتنم معتقد است شخص برای باور به اینکه «گربه روی حصیر است» باید در حالت فیزیکی مناسب و حالت محاسباتی مناسب باشد؛ اما این بدان معنا نیست که برای باور به اینکه «گربه روی حصیر است»، یک حالت فیزیکی یا یک حالت محاسباتی وجود دارد. بنابراین پاتنم به تفاوت حالت‌های فیزیکی که شخص می‌تواند در باور به اینکه «گربه روی حصیر است» داشته باشد، اشاره می‌کند، بدون نیاز به اینکه هر چیزی به‌طور عام در شرایط فیزیکی و شیمیایی مشخص باشد. او همچنین به تفاوت حالت‌های محاسباتی‌ای که شخص می‌تواند در باور به اینکه «گربه روی حصیر است»، داشته باشد، اشاره می‌کند، بدون نیاز به اینکه هر چیزی در شرایط محاسباتی مشخص باشد (Ibid: 74). پاتنم همچنین به تفاوت حالت‌های روانی اشاره می‌کند که شخص در باور به امور دارد و بر این اساس معتقد است، غیرقابل‌انکار است که یک فرد تایلندی باور داشته باشد به اینکه «meew» (میو) روی حصیر است، به‌همان حالت روانی که یک فرد انگلیسی باور دارد که «cat» (کت) روی حصیر است.

از نظر پاتنم، یکی از مشکلاتی که کارکردگرایی با آن دست و پنجه نرم می‌کند، سازگار نبودن این دیدگاه با شرح معنا است که خود وی در مقاله «معنای معنا»^{۳۵} آن را بیان کرده بود. مطابق استدلالی که در این مقاله مطرح شده است، محتوای باورها و امیال ما با اینکه توسط ویژگی‌های فردی افراد تعیین نمی‌شود، اما وابسته به حقایق اجتماعی دربارهٔ جامعهٔ زبانی‌ای است که فرد، عضو آن است؛ همچنین وابسته به حقایق دربارهٔ محیط فیزیکی فرد و جامعهٔ زبانی وی است (Idem, 1988: 74; Idem, 1994: 444-445). مثال همزاد زمین پاتنم که در مقاله «معنای معنا» برای تفاوت معانی بیان کرده بود، به این صورت است:

شما در نظر بگیرید که زمینی همتای همین زمین، در سیاره‌ای دیگر وجود دارد و حتی مردم آنجا به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند. زمین ۱ دقیقاً عین زمین ۲ است. نمونه یک انسان، مثل علی در همزاد زمین وجود دارد که این‌دو انسان علی ۱ و علی ۲، از هر جهت عین هم هستند. مایعی به نام آب که در زمین ۱ و زمین ۲ به همان اسم و به‌همان شکل است؛ تنها تفاوت این است که آب در زمین ۱، H₂O است اما در زمین ۲، xyz. این مثال در حوزهٔ معنا نشان می‌دهد که باور علی ۱ (H₂O) غیر از باور علی ۲ (xyz) است (Idem, 1975: 223-224).

از دیدگاه پاتنم، باور که از گرایش‌های گزاره‌ای است، نمی‌تواند جدای از محیط و حالت روانی شخص حاصل شود. بنابراین به گسترش مفهوم محاسباتی اشاره می‌کند که شامل جنبه‌هایی از محیط نیز هست و آن را کارکردگرایی اجتماعی^{۳۶} می‌نامد. در واقع، می‌توان گفت پاتنم در نقد کارکردگرایی، به نفع بیرون‌گرایی استدلال می‌کند، چراکه از دیدگاه وی نمی‌توان فهم انسان را جدا از محیط زندگی‌اش در نظر گرفت. بنابراین، از نظر پاتنم محتوای گرایش‌های گزاره‌ای به وسیله محیط مشخص می‌شود. در واقع، او گرایش‌های گزاره‌ای را به عنوان گرایش‌هایی در نظر می‌گیرد که دارای واقعیت پدیدارشناختی هستند. وی به فکر تحویل این‌گونه گزاره‌ها به یک چیز مبنایی و پایه‌ای در متافیزیک خود نیست، بلکه از نظر وی شرایط واقعی پدیدارشناسی وجود دارد که نباید نادیده گرفته شود (Idem, 1988: 74).

پاتنم معتقد است اگر تنها اعتراض به کارکردگرایی ناشی از وجود معانی باشد که تا حدی توسط اجتماع و تا حدی توسط طبیعت اشیای خارجی اثبات شده، می‌توان با بسط مفهوم محاسباتی به جنبه‌هایی از محیط، آن را حل کرد؛ اما وی به چیز دیگری تحت عنوان «نادیده گرفتن تفاوت‌های نهفته در باور» قائل است که امثال دیوید لوئیس^{۳۷} نیز آن را مطرح کرده و توصیف و تفسیر باورهای اشخاص دیگر می‌دانند. مثالی که پاتنم مطرح کرده به این صورت است: هنگامی که می‌گوییم کلماتی مثل «cat» در انگلیسی، «گره» در فارسی و «meew» در تایلندی، با هم مترادف هستند، می‌توانیم تفاوت‌های نهفته در باور افراد را در مورد گره‌های انگلیسی و تایلندی و فارسی نادیده بگیریم و آنها را تحت عنوان گره طبقه‌بندی کنیم، اما ما از رفتار زبانی و کلامی یک تایلندی یا یک ایرانی یا یک انگلیسی، استنباط می‌کنیم که گره استاندارد را به مثابه «meew» یا «گره» یا «cat» به شمار آوریم (Ibid: 75).

مطابق با دیدگاه پاتنم، علاوه بر اینکه محمول‌های حاوی گرایش‌های گزاره‌ای قابل تحویل به محمول‌های فیزیکی نیستند، نمی‌توان گرایش‌های گزاره‌ای را روابط و خواصی دانست که قابل تحویل به خواص فیزیکی به علاوه محاسباتی، باشند. در واقع، ارجاع قابل تحویل به روابط فیزیکی محاسباتی نیست، مگر اینکه ارجاع در همه نظام‌های ممکن فیزیکی‌ای توسعه یابد که نمونه ما در آن موجود است. همین‌طور برای همه محیط‌ها و ارگانسیم‌هایی توسعه پیدا کند که توانایی استفاده از زبان، ارجاع و... را داشته باشند. همچنین از دیدگاه پاتنم، نمونه مورد نظر باید از قوانینی که درباره ارجاع در مورد باور شهودی وجود دارد، پیروی کند (Ibid: 76-77).

پاتنم می‌گوید: اگر ما بخواهیم اثبات کنیم که واژه «cat» که خانم جونز به عنوان یک فرد انگلیسی‌زبان، به کار می‌برد، با واژه «meew» که فرد تایلندی به کار می‌برد، مترادف است، می‌بایست علم و دانشی از ماهیت این حیوان که در محیط خانم جونز «cat» نامیده می‌شود، پیدا کنیم و همچنین لازم است علم و دانشی از ماهیت این حیوان که در محیط زندگی فرد تایلندی «meew» نامیده می‌شود، کسب کنیم. از دیدگاه پاتنم ما به مؤلفه‌های زیادی برای اثبات این ترادف نیازمند هستیم، از جمله حالت

گفتاری خانم جونز و همتای وی و حتی حالت گفتاری اعضای دیگر جامعه زبانی که آنها به آن تعلق دارند. همچنین لازم است اطلاعاتی درباره تاریخ تکاملی و ساختاری نمونه «cat» و نمونه «meow» به دست آوریم (Ibid: 84-87).

در نهایت، پاتنم در کتاب *بازنمایی و واقعیت می نویسد*: من و لوئیس به طور مستقل در مورد هر ارگانیسم منفرد، فرض می کنیم که یک حالت مغزی در هر نگرش گزاره‌ای وجود دارد. بنابراین، کارکردگرایی کارساز نیست، یعنی با پدیده‌ها جور در نمی آید. بنابراین پاتنم به تفاوت محیط‌ها، تفاوت وجودهای انسانی و حتی تفاوت فرهنگ‌ها اشاره می کند و بر این اساس معتقد است هر چند همه انسان‌ها در لحظه تولد کامپیوترهایی از یک نوع‌اند، اما در مورد انسان‌های بزرگسال، این نمی تواند صادق باشد. در مورد انسان‌های بزرگسال، یک حالت فیزیکی و محاسباتی وجود ندارد، بلکه هر انسانی می تواند باور خاص خود را داشته باشد (Ibid: 103-105).

بر این اساس، پاتنم در مقاله «آیا هنوز درباره واقعیت و صدق چیزی برای گفتن هست؟»^{۳۸} نظریه کارکردگرایی را کنار می گذارد، چراکه معتقد است حالات ذهنی فقط از نظر ترکیبی منعطف نیستند، بلکه از نظر محاسباتی نیز منعطف‌اند. در واقع، مراد پاتنم این است که موجودات از لحاظ فیزیکی ممکن است که باور دارند گربه‌های زیادی در محله هستند (یا هر چیز دیگر)، می توانند برنامه‌های مختلف زیادی داشته باشند. از این رو، این فرض که یک شرط لازم و کافی برای حضور یک باور وجود دارد، در اصطلاح محاسباتی یا حتی محاسباتی به همراه فیزیکی، باوری غیرواقع‌گرایانه است و چنین نیست که تمام انسان‌هایی که باور یکسانی دارند (در فرهنگ‌های متفاوت و با دانش‌ها و ذخایر مفهومی متفاوت)، به طور یکسان یک ویژگی فیزیکی محاسباتی مشترک دارند که می توانند با آن اعتقاد یکسان داشته باشند. از این رو حالت ذهنی، بیشتر از آنچه قابل تقلیل به حالت فیزیکی است، قابل تقلیل به حالت محاسباتی نیست. بر این اساس، پاتنم به نوعی واقع‌گرایی درونی یا واقع‌گرایی عمل‌گرایانه معتقد شده است (Ibid: 121-124).

نتیجه

پاتنم در دوره اول تفکر خویش، در باب ماهیت حالات ذهنی انسان، به رد دیدگاه فیزیکالیسم می پردازد. وی معتقد است این همان دانستن حالت ذهنی و مغزی می تواند ناشی از تمایز قائل نشدن میان خاصیت یک شیء و مفهوم آن در درک اشیاء باشد؛ به این صورت که در تبیین مفهوم و مصداق آن، اشتباهی رخ دهد. علاوه بر این، عدم توجه به قواعد زبان انگلیسی و نقض برخی از این قواعد نیز می تواند سبب یکی پنداشتن درد یا حالت ذهنی با حالت مغزی شود. پاتنم علت دیگری نیز برای یکی پنداشتن حالات ذهنی با حالات مغزی بیان نموده و آن ابهامی است که در روش‌های علمی وجود دارد

و انواع فرض‌هایی که منجر به ساختن یک حالت تجربی می‌شود. از دیدگاه پاتنم، یک حالت ذهنی می‌تواند به صورت‌های مختلف وجود یابد. بنابراین، اگر حالت ذهنی همان حالت مغزی باشد، برای یک حالت ذهنی، همچون درد که قابلیت‌های چندگانه دارد، باید چند حالت مغزی وجود داشته باشد، در صورتی که چنین نیست. اگر حالت ذهنی با حالت مغزی یکی باشد، در این صورت توجیه صورت‌های مختلف یک حالت ذهنی مثل درد، با مشکل مواجه می‌شود.

پاتنم در ادامه حیات فکری‌اش، به دیدگاه رفتارگرایی اشاره و آن را رد می‌کند. بر اساس دیدگاه رفتارگرایی، حالات ذهنی، از جمله درد، نه حالت مغزی است و نه حالت کارکردی، بلکه واکنشی رفتاری است که در شخص ظاهر می‌شود. پاتنم معتقد است رفتارگرایی در پاسخ به اینکه چگونه ما می‌توانیم از درد انسان‌های دیگر آگاه می‌شویم و همچنین چگونه از ترس انسان‌های دیگر آگاه می‌شویم، ناتوان است. او برای حل این مشکل، دیدگاه کارکردگرایی را مطرح می‌کند که بر اساس آن، حالات ذهنی کارکردهای مغز هستند، نه خود مغز. در واقع پاتنم بعد از مردود شمردن دیدگاه‌های فیزیکیالیستی و رفتارگرایی، دیدگاه کارکردگرایی را به عنوان دیدگاه برجسته‌خویش بیان می‌کند که مطابق با آن، حالات ذهنی انسان به منزله نرم‌افزارهایی هستند که در مغز قرار گرفته‌اند؛ سخت‌افزار و نرم‌افزار مغز، یکی نیستند. اما با توجه و تعمق در گرایش‌های گزاره‌ای، این دیدگاه قابلیت خویش را از دست می‌دهد، چراکه از توصیف و تبیین چنین گزاره‌هایی ناتوان است.

بر این اساس، پاتنم به نقد دیدگاه کارکردگرایی می‌پردازد و معتقد می‌شود که حالات ذهنی، حالات محاسبه‌ای نیستند و حتی حالات محاسبه‌ای به علاوه حالات فیزیکی هم نیستند؛ هرچند که از حالات محاسبه‌ای ما ظاهر می‌شوند. در واقع، مشکلاتی که پاتنم در مورد کارکردگرایی بیان می‌کند موارد زیر را شامل می‌شوند:

- آیا همه حالات ذهنی کارکردی هستند یا تنها برخی از آن حالات، کارکردی‌اند؟

- آیا همه جنبه‌های حالات ذهنی کارکردی‌اند یا تنها جنبه‌های غیرپدیداری، کارکردی‌اند؟

- آیا گرایش‌های گزاره‌ای نیز کارکردی‌اند؟

پاتنم معتقد است دیدگاه کارکردگرایی نمی‌تواند درست باشد، چراکه در این صورت نمی‌تواند بازنمایی شفافی از روان‌شناختی موجودات انسانی و حیوانات ارائه دهد. دلیل کلی و عام پاتنم در رد کارکردگرایی این است که ما بر اساس کارکردگرایی، نمی‌توانیم مفاهیم و باورها را بدون ارجاع به محیط مشخص کنیم و معانی درون سر نیستند. پاتنم به تفاوت حالت‌های فیزیکی شخص و همچنین به تفاوت حالت‌های روانی اشاره می‌کند که شخص در باور به امور دارد. از دیدگاه وی، باور (که از گرایش‌های گزاره‌ای است) نمی‌تواند جدای از محیط و حالت روانی شخص، حاصل شود. از این رو، پاتنم برای حل این مشکل، به گسترش مفهوم محاسباتی اشاره می‌کند که شامل جنبه‌هایی از محیط است و آن را

کارکردگرایی اجتماعی می‌نامد. در واقع می‌توان گفت پاتنم در نقد کارکردگرایی، به نفع بیرون‌گرایی استدلال می‌کند، چراکه از دیدگاه وی نمی‌توان فهم انسان را جدا از محیط زندگی‌اش در نظر گرفت؛ بنابراین پاتنم به تفاوت محیط‌ها، تفاوت وجودهای انسانی و حتی تفاوت فرهنگ‌ها اشاره می‌کند و معتقد است هر انسانی می‌تواند باور خاص خود را داشته باشد.

یادداشت‌ها

1. Hilary Whitehall Putnam
2. Josh Harlan
3. mind
4. psyche
5. soul
6. Functionalism
7. Physicalism
8. Classical materialism
9. Otto Neurath
10. Rudolf Carnap
11. Hobbes
12. Pierre Gassendi
13. U. T. Place
14. J. J. C. Smart
15. Herbert Feigl
16. Type identity
17. Token identity
18. property
19. concept
20. *Meaning and Necessity: A Study in Semantics and Modal Logic*
21. ordinary language
22. Behaviorism
23. Carl Gustav Hempel
24. Gilbert Ryle
25. Noam Chomsky
26. B. F. Skinner
27. Minds and Machines
28. The Nature of Mental State
29. *Representation and Reality*
30. Turing machines
31. John Searle
32. Propositional attitudes
33. Jerry Fodor
34. Ned Block
35. The Meaning of Meaning
36. socio functionalism
37. David Lewis
38. Is There Still Anything to Say About Reality and Truth?

منابع

- سرل، جان آر. (۱۳۸۸). ذهن، مغز و علم. ترجمه و تحشیه امیر دیوانی. قم: دفتر تبلیغات.
مسلمین، کیت (۱۳۹۱). *درآمدی بر فلسفه ذهن*. ترجمه مهدی ذاکری. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

- (۱۳۹۹). *فلسفه ذهن*. ترجمه مهدی ذاکری. تهران: علمی و فرهنگی.
- نبویان، سیداباذر؛ کردفیروزجانی، یارعلی (۱۳۹۲). «بررسی انتقادی نظریه این‌همانی ذهن و بدن در فلسفه ذهن». *معرفت فلسفی*. سال دهم، شماره چهارم، ص ۹۵-۱۱۱.
- Bickle, J. (2022). Multiple Realizability. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/multiple-realizability>.
- Gayneaford, M. (2006). *Hilary Putnam*. Acumen Publishing.
- Putnam, H. (1975). Minds and Machines, The Meaning of Meaning, The Nature of Mental States. in *Mind, Language and Reality, Philosophical papers*. Vol. 2. Cambridge University Press.
- (1981). Mind and Body. in *Reason, Truth and History*. Cambridge University Press.
- (1988). *Representation and Reality*. Cambridge: the Massachusetts Institute of Technology Press.
- (1992). On Mind, Meaning and Reality. Interview by Josh Harlan. *The Harvard Review of Philosophy*.
- (1994). *Words and Life*. edited by James Conant, Harvard University Press.
- (1997). A Half Century of Philosophy, Viewed from Within. *Daedalus*. vol. 126, no. 1, pp. 175–208.
- Searle, J. R. (1984). *Minds, Brains and Science*. Cambridge: Harvard University Press.
- Shaffer, J. A. (1988). *Philosophy of Mind*. Prentice Hall of India.
- Shagrir, O. (2005). The Rise and Fall of Computational Functionalism. in *Hilary Putnam*. ed. by Ben-menahem Yemima. New York: Cambridge University Press.
- Stoljar, D. (2022). Physicalism. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/archives/sum2022/entries/physicalism>.